

# ناگفته‌های صمیمی‌ترین رفیق آقا «مالک»

گفت و گوبا مهندس «مجتبی نور محمدی» که از نوجوانی با شهید «مالک رحمتی» رفیق بوده؛ در بنیاد کوثر، آستان قدس، استانداری آذربایجان شرقی و... همکارش بوده و برای اولین بار خاطر اتش را باز گو می کند

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۴  
۲۳ ذی القعدة ۱۴۴۶ • ۲۱ می ۲۰۲۵  
شماره ۲۱۷۴۲

۲۹۹۳

## روزی که من را تهدید به اخراج کرد...

مهندس نور محمدی درباره خاطره روزی که آقای رحمتی اورا سریک پروژه تهدید به اخراج کرده، می گوید: «با من در کار اصلا تعارف نداشت. هر چند من خیلی به ایشان نزدیک بودم به حدی که دستگاه های نظارتی فکر می کردند من شوهر خواهر یا برادر خانم او هستم. بارها به من می گفتند که ما فکر می کردیم شما نسبت فامیلی دارید که د کتر این قدر هوای شما را دارد. با این حال در پاسخ به سوال تان باید بگویم، ما برای مسکن کارکنان در آستان، قول داده بودیم در یک زمانی کار را تمام کنیم. ایشان آمد باز دید. یکی از رفتارهای مدیریتی اش این بود که آدم میدان بود و پشت میز نشین نبود. می توانست به معاون هایش بگوید اما خودش آمد باز دید که ببیند کار در چه مرحله ای است. آمد و دید که فرصت کمی تا زمانی که قول دادیم، مانده و کار آماده نیست. ۱۵ روز به وعده ما باقی مانده بود. وسط یکی از طبقات ایستاد، همه را جمع کرد و یک مقداری تند صحبت کرد. من شاهد تلاش بچه ها بودم ولی به هر دلیلی کار تمام نشده بود. ایشان قائم مقام آستان بود و همه وقتی داشت مطالبه گری می کرد، خاموش بودند. دیدم خیلی تند صحبت می کند، رفتم جلو و گفتم ما تا ۱۵ اردیبهشت وقت داریم و تحویل می دهیم. عصبانی تر شد و گفت شما با این حرف به شعور من توهین کردید. یعنی این جا تا دو هفته دیگر تمام می شود؟ گفتم بله. گفت آقای فیلم بردار، فیلم بگیر. من الان می روم. اگر تا ۱۵ روز دیگر تمام نشده بود، اول معاون فنی و عمران آستان باید برود، بعد شما. بعدش هم مدیر عامل بقیه شرکت ها خودشان بروند و رفت. بچه ها آمدند و به ما گفتند که امکان ندارد بتوانیم در دو هفته کار را برسانیم. گفتم چاره ای نیست، باید ۲۴ ساعته کار کنیم. خدا را شکر، با هر زحمتی بود، کار را رساندیم. یاد ما است که ساعت ۱۱ شب بود که دیدم به من پیام داد و همان فیلم تهدید را فرستاد و نوشت که فردا صبح اول وقت آن جا هستم. من هم نوشتم، در خدمتیم. آمد و وقتی دید که همه چیز آماده است، تک تک چراغ ها، درها و... را بررسی کرد تا مایک وقت کار را اسمبل نکرده باشیم. خلاصه به خیر و خوشی تمام شد».



## این شعر را همیشه گوش می داد

او درباره رفتن حاج مالک از آستان قدس به سازمان خصوصی و سپس استانداری آذربایجان شرقی می گوید: «یک بار در حال و هوای رفتن شان از آستان بود. خیلی به ایشان گفتم که کجا می خواهید بروید از آستان قدس بهتر نمی گفت. البته همیشه یک شعری بود که: «ای بی صبر، من می روم؟ او می کشد قلاب را». همیشه در جواب من این را می گفت. این را هم همایون شجریان خوانده، همیشه گوش می داد و برای من هم می فرستاد. یک حرف کلیدی هم به من داشت، همیشه می گفت، فلانی خودت را به مواهب پست عادت نده. به خدمات رفاهی که هر پستی دارد، اعتنا نکن. در این حالت است که می توانی آن پست را رها کنی و بروی. وقتی خودت را به بعضی مسائل عادت می دهی، دل کندن سخت می شود».

## هر چقدر فرد محروم تر، پیش او مقرب تر بود

مهندس نور محمدی درباره این که آیا شهید رحمتی اهل پارتی بازی بود یا نه، می گوید: «فامیل درجه یک ایشان نمی توانست از ایشان درخواست پارتی بازی داشته باشد. یک بار رفته بودم، عید دیدنی پیش پدر شان، یکی از آشنایان نزدیک شان به من گفت که فلانی برای بسرمایک کاری بکنید، فوق لیسانس است و بیگار. گفتم به آقای دکتر بگویید و به او اشاره کردم. گفت نه بابا، به دکتر گفتم، کاری نکرد. خود که اخلاقش را می دانی، اهل پارتی بازی نیست. واقعا هم نبود. گفتم باشه، تلاش را می کنم. آن زمان تهران بودیم. یک روز رفتم جای آقای دکتر، گفتم می خواهم فلانی را بگذارم در فلان جا. بایک نگاه تندی گفت که چرا؟ گفتم، واقعیتش باباش به من گفت، روش نشده به شما بگوید. گفت چرا، به من گفته و قبول نکردم. توهم حق نداری پیگیری کنی. کلا هر چقدر فرد محروم تر بوی کس تر، پیش آقای دکتر مقرب تر بود. به خدا یادم هست وقتی به او می گفتم یک راننده در آستان این نامه را داده، می گفت سریع بیا که ببینم. می گفتم یک کار گری، آقای دکتر این را نوشته، اصلا نمی گفت که این جاسلسه مراتب داریم، برویده به معاون منابع انسانی با مالی، بال بال می دتا نامه را ببیند. اما اسم نمی برم برادر یکی از مسئولان استانی آمد جای من. من هم گفتم شاید ارتباط ما با آن مسئول مهم باشد، به آقای رحمتی گفتم. گفت همین که گفته من برادر فلانی هستم، بگذار کنار و دیگر پیگیری نکن».



## خانه پدری اش مثل مهمانسرا بود

مهندس نور محمدی درباره خانواده شهید رحمتی می گوید: «من به آقا مالک، داداش می گفتم چون شاید ارتباط با ایشان بیشتر از برادرم بود. هم به واسطه این که با ایشان کار می کردم و هم یک علاقه خاصی داشتیم. ما در نوجوانی به قول معروف پلاس خانه ایشان بودیم. هر موقع در مسجد و پایگاه کار می کردیم و خسته می شدیم، برای استراحت یا خوردن ناهار و شام به آن جا می رفتیم. خانه پدری شان مثل مهمانسرا بود و به روی همه باز بود».

## فروتن و بردبار بود و دارای جایگاه علمی ویژه

ایشان یک کاریز ما و شخصیت جذابی داشت و هر فردی با ایشان یک حشر و نشری داشت، واقعا شیفته اش می شد. علاوه بر روحیه اش، آدم بسیار بردبار، فروتن، خوش برخورد و خیلی خوش مشرب بود. از جایگاه علمی ویژه ای هم برخوردار بود و این فهم و درک بالا، باعث شده بود تا ایشان بیشتر بتواند بر روی افراد و سازمان ها اثر گذار باشد. مهندس نور محمدی که سال ها با او همکاری داشته، می افزاید: «ایشان نه تنها در بحث تخصصی که خودش تحصیل کرده بود یعنی حقوق، در بقیه موارد هم پیشگام بود. یادم هست که معاون وزیر در آستان قدس جلوی من را گرفت و پرسید که آقای دکتر در اداره راه بودند؟ گفتم نه. گفتند ما الان در یک جلسه عمرانی با آقای دکتر بودیم، جوری صحبت کردند و آن قدر اطلاعات دقیقی داشتند که بعید است کسی در وزارت راه نباشد و به این سطح از کارشناسی رسیده باشد. تعجب کردند. نه این دفعه، مثال های زیادی می توانم بزنم از افرادی که مهیوت شیوه مدیریتی و نظرات کارشناسی ایشان در حوزه های مختلف شدند. سخنرانی های ایشان، و وجهه بزرگی درونی ایشان را نشان می داد».



و در آستانه و شکستگی بوده است، تاثیر گذار می شود و آن جا را به بالاترین سطح می رساند تا جایی که مدیر عامل نمونه در حوزه معدن می شود و از رئیس جمهور وقت لوح تقدیر دریافت می کند».

## سلام بر مجتبی مالک!

«من صدای ایشان را در گوشه ای دارم و برای خودم چندتا افتخار از تعامل با او دارم که هیچ فردی ندارد». این مهندس درباره ارتباط خودش با شهید رحمتی می گوید: «ایشان صدایم که می کرد، می گفت مجتبی مالک. می گفت من از داداشم بیشتر با شما ارتباط دارم و از داداشم به من نزدیکتری. یک بار یاد ما است که از من عذرخواهی مختصری کرد چون خیلی ما را می دواند. گفت من را ببخش که از این طرف به آن طرف می رویم. در یک هفته در چهار گوشه ایران را با او برای جلسات کاری رفتم. گفتم حاج مالک، می دانی چرا هر کاری می گویی انجام می دهی؟ چون خودت گفتی که دعای خیر پدر پشت سرت هست و من هم چون می خواهم عاقبت به خیر بشوم، با شما همراه شدم. از آستان قدس هم رفت خصوصی سازی و بعد استانداری. من هم رفتم و از اول امسال به مشهد برگشتم».



## اولین بار ۲۰ سال پیش در مسجد اورا دیدم

او درباره اولین باری که آقای رحمتی را دیده، می گوید: «آشنایی اولیه من با شهید رحمتی برمی گردد به سال ۱۳۸۱. چهار ماه قبل از آن دیدار، من به واسطه آشنایی با برادر بزرگتر ایشان که مسئول یک پایگاه بسیج بود، جذب آن جا شدم که بعد ها در کشور، نمونه شد. به واسطه تلاش های شبانه روزی که در آن جا برای تربیت نوجوانان می کشیدند، توسط سازمان بسیج مستضعفان به عنوان پایگاه نمونه کشوری انتخاب شد. آن زمان، حاج مالک چون دانشجوی دانشگاه امام صادق (ع) بود، در پایگاه حضور نداشت اما من از بچه ها مدام می شنیدم که می گفتند حاج مالک این طوری گفت، آن طوری گفت. من در ذهنم این گونه شکل گرفته بود که حاج مالک یک شخصیت حداقل ۴۰ ساله است چون بعضی حرف ها که از او نقل می کردند، از یک جوان کم تجربه خیلی بعید بود. یادم هست که یک روز وارد دورودی مسجد شدم و دیدم یک نفر نشستته روی موتور، با همه گرم و صمیمی در حال صحبت است اما یک کاریز ما ی خاصی هم دارد، خیلی شیک و منظم، مواهیش را هم که همیشه سشوار می کشید. من یک لحظه جلب او شدم اما به سلام بسنده کردم و او از کنارش رد شدم. بعد که وارد مسجد شدم، از بچه ها پرسیدم که ایشان کیست، گفتند حاج مالک. باورم نشد و گفتم ایشان که فقط ۲ سال از من بزرگتر است. این لحظه، مقدمه آشنایی ما شد».

## دغدغه تحولات مثبت در اطرافیانش را

## داشت

«از همان زمان برای من جالب بود که دغدغه داشت در بچه های شهرستان، تحولات مثبتی ایجاد کند». مهندس نور محمدی با این مقدمه می گوید: «ما همه مان بچه مراغه هستیم. ما می دیدیم که آقای رحمتی هر چیزی که در دانشگاه یاد می گرفت، می آمد و با ما در قالب طرح مطالعاتی یا کلاس آموزشی به اشتراک می گذاشت. من وقتی با ایشان به استانداری رفتم، حراست آن جا گفت که ما خیلی سریع جواب استعلام شما را دادیم به واسطه این که دکتر به آن ها گفته بود، این مجتبی را من خودم بزرگ کردم، موردی ندار و جواب مثبتش را بدهید. دلیلش هم همان کارهای تربیتی بود که سال ها زحمتش را کشیده بود».

## شخصیت شهید رحمتی، جمع اضداد بود

نماینده ویژه شهید رحمتی در آستان قدس درباره شخصیت او می گوید: «شخصیت شهید رحمتی، جمع اضداد بود. می خواهم یک خاطره بگویم، شاید بهتر بتوانم ایشان را معرفی کنم. نمی خواهم ایشان را خیلی بزرگ نشان بدهم ولی من چون خیلی سال است که ایشان را می شناسم باید بگویم که از اول، با بقیه متفاوت بود. حتی با کسانی که اختلاف فکری داشتند، یک جوری ارتباط می گرفت، سریع ذهن و روان آن ها را فتح می کرد. زمانی که آقای رحمتی در سازمان اقتصادی کوثر زیر مجموعه بنیاد شهید بود، دولت عوض شد. آقای احمدی نژاد رفت و آقای روحانی آمد. معمولا بعد از عوض شدن دولت ها، تغییرات در سطح مدیران دور از انتظار نیست. همه هم هایی افتاد که می خواهند آقای رحمتی را هم عوض کنند. آقای شهیدی به آقای اسکندری که آن زمان رئیس سازمان بودند، می گویند ایشان را عوض کنید. آقای اسکندری می پرسند که دلیل خاصی دارد؟ می گویند بله، ایشان جزو اصولگرا هستند و ما در نظر داریم فرد جدیدی را معرفی کنیم. چند روز بعد، قرار بود که یک مراسم افتتاح برگزار شود و آقای شهیدی به عنوان سخنران و آقای اسکندری برای خیر مقدم گوئی در آن حضور داشته باشند. شب ساعت ۱۱، آقای اسکندری به رحمتی زنگ می زند که من حالم یکهو بد شده و الان زیر سرم هستم. صبح آن روز، سخنرانی آقای رحمتی همانا عوض شدن نظر آقای شهیدی نسبت به ایشان همان. تا جایی که چند وقت بعدش آقای شهیدی، آقای رحمتی را به عنوان قائم مقام سازمان اقتصادی کوثر منصوب کردند».